۳۱. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۴/۲۶)

سال تحصیلی (۱۴۰۰-۱۴۰۱) - یکشنبه، ۲۶ تیر ۱۴۰۱

- پیشگفتار (خلاصه)
- وقف المعانقه و تفاوت آن با تفسیرهای مختلف قطعه های آیه
- ادعای اتحاد محمد بن یحیی الخزاز، صیرفی و خثعمی توسط مرحوم بروجردی
- هشت مورد نقل صاحب مفتاح الکرامة از بزرگان در نفی از سبعة احرف
- بررسی دلالت عبارت شیخ طوسی و شیخ طبرسی بر نفی سبعة احرف
- قبول وجود روایت سبعة احرف در شیعه توسط شیخ الطائفة
- انواع هفت گانه اختلاف قرائت؛ اصلح معانی «سبعه احرف» نزد شیخ الطائفه
- برداشت مرحوم طبرسی از کلام شیخ در مقدمه تبیان
- اجماع امامیه بر جواز عمل به قرائات و تفسیر روایت «سبعه احرف»
- روایت « فسیجیء من یعلمکم» و جمع آن با تعدد قرائات
- حرف واحد در مقابل قرائت به مترادف و سبعه احرف به‌معنای انواع تعدد قرائات

پیشگفتار (خلاصه)

وقف المعانقه و تفاوت آن با تفسیرهای مختلف قطعه های آیه

شاگرد:...

استاد: اینکه شما می‌فرمایی در میان قراء صد مورد پیدا کردی که اجتهاد است، اگر صبغه فهم متن دارد و مستند به فهم متن و تفسیر یک قاری و مقری است، همینی که شما می‌گویی است و در هیچ آیه‌ای هم نیست که این پیدا نشود. طبق آن چه که علامه طباطبایی در المیزان فرموده‌اند.

فرمودند فرقی نمی‌کند، بگویی: «قُلِ اللّهُ»، توقف کنی یا بگویی «قل الله ثُمَّ ذَرْهُمْ[1]». یعنی وقتی اشان می‌گویند باید بگویی «قل الله ثم ذرهم»، در اینجا دیگر مجاز نیستی که بگویی «قل الله» و بایستی. این وجه دومی است که علامه می‌فرمایند. می‌فرمایند در وجه دوم حتماً باید بگویی «قل الله ثم ذرهم» و توقف نکنی. اما در وجه اول در «قل الله» می‌ایستی. وجه دوم «قل الله ثم ذرهم» است. در وجه سوم هم نباید بایستی «قل الله ثم ذرهم فی خوضهم». بعد اشان می‌فرمایند: «هذان سرّان تحتمها السرار». این همه جا می‌آید. این به فهم متن مربوط می‌شود. به تفسیر و به محتوای آیه شریفه؛ و اینکه از یک کلام چند چیز بفهمی. اما وقف معانقه ای که می‌گویند را باید دقت کنیم. این خیلی مهم است.

این جزری چه گفت؟ گفت «یجیزون و آخرون یجیزون». این خیلی مهم بود و محور عرض من بود. این جزری گفت بین مقری از صدر اسلام؛ برخی از آنها در اینجا جواز وقت می‌دادند، برخی دیگر محل دیگر را جواز می‌دادند. پس ما در فضای اقراء دو مقری داشته‌ایم که هر کدام جدا جدا اجازه وقف می‌دادند. آنها اجتهاد نبود و آنها سماع بود. آن جا فهم متن نیست. آن جا اجازه اقراء مبتنی‌بر سماع است. خیلی تفاوت هست. این مقری می‌گوید استاد من در اینجا اجازه وقف داده، نه آن جا را. مقری دیگر می‌گوید استاد من در اینجا اجازه وقف داده نه آن جا. هر دوی اینها سماع است. بعد شما وقتی بین دو قرائت مثل «سیرت/ سعرت» می‌خواهی در یک کلام جمع کنی می‌گویی شما که هر دو قرائت را نگاه می‌کنی، وقف المعانقه است. یعنی ای قول –یجیزون- اینها را عمل کنی ای «یجیزون» آنها را عمل کنی.

به عبارت دیگر به اصطلاح قرائتی که شما بهتر از من می‌دانی قرائت داریم، روایت داریم، طریق داریم و وجه داریم. وجه چیست؟ یعنی قاری هر کدام از آنها را بخواند جایز است. در اینجا که وقف المعانقه است می‌گوید که وجه نیست، احداهما است؛ احدی الاجازتین؛ احد القرائین معانقه می‌شود. یعنی ای باید این اقراء را بخوانی ای دیگری را؛ چون خراب می‌شود. بله وقتی شما می‌گویی یکی از آنها را انتخاب کن، شما در اینجا اجتهاد می‌کنی و فهم معنا. اما فهم معنایی است که هیچ کسی مشکلی ندارد. بر مبنای اجتهاد محض که نیست. اصل آن سماع و اسماع و اقراء پیشینیان است؛ شبیه آن، همانی است که ابن جزری در غیر وقف گفت. در اعراب گفت. شما بگویی اعراب المعانقه.

وقف المعانقه این چیزی است که شما می‌گویید. بگویید اعراب المعانقه. اعراب المعانقه چه بود؟ گفت شما نمی‌توانید در یک آیه یک بخش را از یک قاری بگیرید و بخش دیگر را از قاری دیگر. اصل این بود که می‌توانید بگیرید. ابن جزری هم گفت. گفت شما در یک آیه یک کلمه را از یک قاری بگیرید، دیگری را هم از قاری دیگر بگیرید و هیچ مشکلی هم ندارد. مگر این‌که در یک آیه دو قرائت را از دو نفر بگیرید و آیه خراب شود؛ معنا خراب شود. بعد گفت، مثلاً شما می‌گویید: «فَتَلَقّیٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِماتٍ»، می‌گویید «آدمُ» را از این قاری گرفتم و «کلماتُ» را از دیگری. می‌گوییم این‌که خراب شد. ای باید بخوانید «فَتَلَقّیٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِماتٍ» ای باید بخوانید «فَتَلَقّیٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِماتُ». این اعراب المعانقه می‌شود. اگر این اجتهاد باشد یعنی داریم می‌فهمیم که این دو نمی‌توانند با هم جمع شوند.

شاگرد: دیروز شما ... .

استاد: من روی «یجیزون» ابن جزری تأکید کردم.

شاگرد: «یجیزون» یعنی اگر تو می‌خواهی معانقه بکنی، مجاز باشی.

استاد: نه، «و آخرون» هم دارد. دو اجازه است.

شاگرد: یعنی من می‌توانم جور دیگری وقف معانقه درست بکنم.

استاد: نه، می‌گویی عده‌ای از مقرئین بودند که این جور اجازه داده‌اند و عده‌ای دیگر به آن صورت؛ عده‌ای در اینجا اجازه دادند ؛«و ما یعلم تاویله الا الله»، تمام. این مقری نگفته که «و الراسخون» را وقف نکنید و «فی العلم» را وقف کنید. این مقری می‌گوید «و لایعلم تاویله الا الله» تمام. ابتدا از کجا است: «و الراسخون فی العلم یقولون». این یک مقری است که می‌گوید استاد من به این صورت خوانده است. عده‌ای دیگر از مقرئین می‌گویند نه، استاد من به این صورت خوانده است: «و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم، یقولون آمنا به کل من عند ربنا». پس هر دوی اینها سماع است و هر دوی اینها اقراء است. معانقه آن در کجا است؟ در این است که اگر شما می‌خواهید وقف بکنید، در هر دو وقف نکنید؛ نخوان «و ما یعلم تاویله الا الله، و الراسخون فی العلم، یقولون...» این کار را نکن. این اجتهاد است. یعنی می‌گوید اگر این دو اجازه وقف را با هم اجراء کنیم مانعة الجمع است. این خیلی نکته مهمی است. تأکید می‌کند که این دو وقف مانعة الجمع است. نمی‌توانید بگویید که من در اینجا بر «الله» وقف می‌کنم؛ استاد به فلان مقری که سندش هم معلوم است، در ادامه هم بر «الراسخون فی العلم» وقف می‌کنم، استاد به فلان مقری، در اینجا می‌گوید که نمی‌شود. ای بر این وقف کن ای بر آن. این «ای» درست است، به‌خاطر این‌که معنا جور در نمی‌آید. مانند این‌که در «فتلقی آدمُ» بگویید من «آدمُ» را از این مقری می‌گیرم و «کلماتُ» را از دیگری می‌گیرم؛ یعنی در یک آیه هر دوی آن‌ها را می‌خوانم. می‌گویند که نمی‌شود. اگر «آدمُ» می‌خوانید، آن «کلماتٍ» می‌شود. چون فعل، فاعل و مفعول می‌خواهد. اگر «فتلقی آدمَ» می‌خوانید، «کلماتُ» می‌شود.

شاگرد: اول من نبّه... .

استاد: احسنت، او این را گفته که این دو مانعة الجمع هستند. نمی‌توانید به استاد به دو مقری در هر دو موضع وقف کنید .

شاگرد: ما از «اول من نبّه به...» این‌طور برداشت کردیم که یک نوع وقفی را پیدا کرده.

استاد: به این صورت نیست. من همان روز هم عرض کردم. عبارت ابن جزری را ببینید. می‌بینید که برای شما واضح می‌شود او چه می‌گوید. وقتی واضح شد نکته‌ای را دارید که می‌بینید خیلی ها

به آن توجهی ندارند. کما اینکه حدود یک ساعت پیش مشغول مطالعه بودم، عبارتی از شیخ الطائفه را دیدم؛ نکتهای معلوم شد که من چند سال است در قرائن منفصله شیخ الطائفه چقدر گشته بودم. کسی که خودش چنین حالی دارد میداند. چقدر گشتم! امروز نزد خودم عیدی عید غدیر بود. غدیریه ای بود که قرینه متصله پیدا کنیم که سرنوشت بحث و این اسنادها عوض میشود.

> و قال الشیخ فی «التبیان»: إنّ المعروف من مذهب الإمامیة و التطلّع فی أخبارهم و روایاتهم أنّ القرآن نزل بحرف واحد علی نبیّ واحد غیر أنّهم أجمعوا علی جواز القراءة بما یتداوله القرّاء و أنّ الإنسان مخیّر بأیّ قراءة شاء قرأ و کره تجری قراءة بعینها، انتهی[2]

---

[1]الانعام ۹۱

[2]مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسین) ج۷ ص ۲۱۵

ادعای اتحاد محمد بن یحیی الخزاز، صیرفی و خثعمی توسط مرحوم بروجردی

دیروز در مورد سند آن روایت بحثی شد. آقا هم فرموده بودند که در سند ثواب الاعمال احتمال تصحیف هست. من هم فرمایش ایشان را مرور کردم و چندبار هم خواندم اما برای ذهن من تصحیف صاف نشد. تصحیف خلاف اصل است. باید دلیل روشنی پیدا کنیم تا بگوییم تصحیف شده. این جور صاف نشد. هنوز پرونده بحثش هم باز است. ادامه آن را هم می‌نویسیم. من هم ان شاالله مفصل تر بحث می‌کنم. شما هم فرمایشتان را تمام کنید، من هم باز تأمل می‌کنم. فرمایش ایشان این است که محمد بن یحیی، واقعاً سه نفر هستند. همان تلقیای که علامه مجلسی دارند. می‌گویند یک محمد بن یحیی الصیرفی داریم که مجهول است. یک محمد بن یحیی الخثعمی داریم که ثقه است. یکی هم محمد بن یحیی الخزاز داریم که «ثقة عین» است. ایشان دارند از این سه تا دفاع می‌کنند.

آن جور که از مرحوم آقای بروجردی در تنقیح و اسناد تهذیب نقل شده بود ایشان گفته بودند که این قول اشتباه است و همه اینها یکی هستند. بسیاری از استدلالاتی که مطرح فرمودید را دوباره تأکید می‌کنم؛ شما خودتان را در فضای ذهنی مرحوم آقای بروجردی ببرید؛ آن جور که به ایشان نسبت داده شده. یعنی فرض بگیرید که این سه، یکی هستند. آن وقت ببینید شواهد چقدر برد دارد. ببینید! شاهد بر یک احتمال، شاهد بر یک احتمال است. ما که شاهد بر احتمال نمی‌خواهیم. خوب است، شاهد بر احتمال یک احتمالی را می‌آورد تا قوت شود. ما در این فضا شاهد بر نفی می‌خواهیم. شاهد بر نفی خیلی مهم است. اگر بگوییم این طریق به آن است و آن طریق به این است، مانعة الجمع نیست. مرحوم شیخ، در دوجای فهرست محمد بن یحیی الخثعمی و محمد بن یحیی الصیرفی را آورده است، اما محمد بن یحیی الخزاز را به‌عنوان عنوان نیاورده اند. فقط در ذیل غیاث بن ابراهیم[1] آورده‌اند. یعنی در الفهرست شما نامی از محمد بن یحیی الخزاز به‌عنوان عنوان نمی‌بینید.

شاگرد: محمد بن یحیی بدون وصف است.

استاد: بله، درست است. من هم اینها را آورده‌ام. در کتاب الفهرست مرحوم شیخ است. علی ای حال ایشان باید مانعة الجمع پیدا کند. الآن آقای بروجردی همه اینها را می‌بینند اما می‌گویند مانعة الجمع نیست؛ وقتی یکی است مانعی ندارد. این طریق به او است و این طریق هم به او است. آن جا گفته‌اند صیرفی، در آن جا گفته خزاز، در آن جا گفته‌اند خثعمی، همه اینها هم یک نفر است و طرق آنها هم متعدد است. کجا شاهدی بر نفی داریم؟

شاگرد: وقتی سه اسم از سه طریق ذکر شده، اتحاد نیازمند اثبات است.

استاد: این درست است. این همان حرفی است که دیروز عرض کردم. گفتم حرف مرحوم آقای بروجردی هنوز برای ما صاف نیست. این درست است. یعنی وقتی سه عنوان میکنند ما که میخواهیم به یکی برگردانیم باید شاهد اثبات بیاوریم. شاهدی که نفس به آن اطمینان پیدا کند. نه اینکه شاهدی باشد که صرفاً احتمالی را درست کند. احتمال نمیتواند اصالة التعددی که در عنوانین است را از بین ببرد. اینها درست است. لذا باید پرونده این بحث باز باشد تا برگردیم.

---

[1]محمد بن يحيى[٢]له كتاب، يرويه عن غياث بن إبراهيم، رويناه بهذا الاسناد عن أحمد بن أبي عبد الله، عنه؛ پاورقی شماره ٢:وه محمد بن يحيى الخزاز، وذلك لما ذكره الشيخ في رجاله في ترجمة غياث بن إبراهيم: (روى محمد بن يحيى الخزاز عنه).ويؤكد ذلك ان الشيخ ذكر هذا والنجاشي: ٣٥٩، الرقم: ٩٦٤، ذكر محمد بن يحيى الخزاز، والطبقة واحدة، ومن البعيد ان يكون رجلين لكل منهما كتاب في طبقة واحدة، يتعرض النجاشي لترجمة أحدهما ويتعرض الشيخ لترجمة آخر

هشت مورد نقل صاحب مفتاح الکرامة از بزرگان در نفی از سبعة احرف

صاحب مفتاح الکرامه برای مسأله مشهور و در تأیید سبعة احرف و تواتر قرائات دو روایت آوردهاند. من عرض کردم در کتب شیعه تعبیری سبعة احرف در چهار روایت ذکر شده است. در بصائر «تفسیر القرآن علی سبعة احرف» دارد، در خصال دو تعبیری «ان تقرأ علی سبعة احرف» و دیگری «نزل القرآن علی سبعة احرف» است. یکی هم در طلیعه کتاب تفسیر نعمانی است «روی مشایخنا عن اصحابنا ان القرآن نزل علی سبعة احرف کلها شاف کاف، امر و نهی و قصص و امثال...».

آن چیزی که آلآن شروع فرمایش صاحب مفتاح الکرامه است میدانید در چیست؟ ادله ای که شروع میکنند هشت مورد است. هشت دلیل برای کوبندگان میآورند. البته از عبارت معلوم است که خود ایشان موافق اینها نیستند. ولی در فضای علمی بزرگان آنها را میگویند. یعنی برخی از بزرگان این هشت مسأله را برای کوبیدن تواتر القرائات الی رسول الله ص میآورند؛ یعنی «کل مما نزل» را بکوبند. این اولین آنها است. دومین آنها فرمایش صاحب مجمع است.

بررسی دلالت عبارت شیخ طوسی و شیخ طبرسی بر نفی سبعة احرف

«و قال الشیخ فی «التبیان»: إنّ المعروف من مذهب الإمامیة و التطلّع فی أخبارهم و روایاتهم أنّ القرآن نزل بحرف واحد علی نبیّ واحد غیر أنّهم أجمعوا علی جواز القراءة بما یتداوله القرّاء و أنّ الإنسان مخیّر بأیّ قراءة شاء قرأ و کرهوا تجری قراءة بعینها، انتهی»؛ به نظرم شاید تبیان نزد ایشان نبوده است. من عبارت تبیان را میخوانم.

> و قال الطبرسی فی «مجمع البیان»: الظاهر من مذهب الإمامیة أنّهم أجمعوا علی القراءة المتداولة بین القرّاء و کرهوا تجری قراءة مفردة، و الشائع فی أخبارهم أنّ القرآن نزل بحرف واحد، انتهی. و کلام هذین الإمامین قد یعطی أنّ التواتر إنّما هو لأربابها[1]

«و قال الطبرسی فی مجمع البیان: الظاهر من مذهب الإمامیة أنّهم أجمعوا»؛ تفاوت در این است که صاحب مجمع اجماع عملی را جلو انداختند و شیخ معروفیت روائی را جلو انداخته بودند. فرقی ندارد، مطلبشان یکی است.**«علی القراءة المتداولة بین القرّاء و کرهوا تجری قراءة مفردة، و الشائع فی أخبارهم أنّ القرآن نزل بحرف واحد، انتهی. و کلام هذین الإمامین قد یعطی أنّ التواتر إنّما هو لأربابها»؛** ارباب قرائات چه کسانی هستند؟ عاصم و نافع و قراء سبعه. تا اینها متواتر است. اما از آنها تا حضرت دیگر متواتر نیست. اینکه هفت قرائت متواتر تا به حضرت برسد تمام نیست.

ببینید عبارت مرحوم صاحب مفتاح الکرامه یک عبارت قرص و محکمی نیست. ایشان می فرمایند «قد یعطی». در این فضایی که ما مباحثه میکنیم معلوم است که ذهن مرحوم صاحب مفتاح الکرامه بسیار درگیر بحث بوده است و مبادی خام بحث هم نزد ایشان متوفر نبوده. اما اگر این چیزهایی که ما در این پنج-شش سال پیدا کردهایم و در کنار هم گذاشتهایم در آن زمان نزد ایشان حاضر بود هرگز این عبارات را نمی گفتند. اصلاً جور دیگری صحبت میکردند. من تردید ندارم. چرا؟ چون آسید جواد در فضای سنگینی بودند. شاگرد وحید هستند. ولی ایشان این جور هستند. ذهن شریفشان درگیر است و لذا میگویند «قد یعطی». اما سید محمد طباطبائی رضوانالله‌علیه در مفاتیح[2] چه فرمودند؟ وقتی میخواستند اقوال را نسبت بدهند به شیخ الطائفه قول به عدم تواتر را محکم نسبت دادند.

در صفحه ۳۲۲ بود؛ فرمودند اقوال در تواتر قرائات سه تا است. یکی «إن الكل مما نزل به الروح الأمين»؛ یعنی حتی مد و اماله و وقف. این قول اول بود که فرمودند مشهور است و بعد این را انتخاب کردند. دوم این بود که من، آن جایی که معنا تغییری می‌کند -ملک/مالک،ننشزها/ننشرها- متواتر است اما آن‌هایی که به مانند مد و اماله به ادا مربوط می‌شود متواتر نیستند. این هم قول دوم بود. قول سوم این بود که «غیر متواترة مطلقاً». «الثالث أنها ليست بمتواترة مطلقا ولكنت من جوه اللفظ»؛ اصلاً متواتر نیست. «و هو للشیخ فی التبیان»؛ محکم می‌گویند. شیخ در تبیان فرموده‌اند «غیر متواترة مطلقاً».

خب شیخ در کجای تبیان فرموده‌اند؟ در مقدمه آن. مقدمه‌ای که اگر در کتب تفسیر و کلام و علوم قرآنی و به‌خصوص فقه آمار گیری کنید می‌بینید در هزاران مورد این مقدمه را آورده‌اند و نقل کرده‌اند. از بس که این عبارت اما‌مین تکرار شده است! اینجا هم یکی از آن‌ها است که می‌گویند که شیخ در تبیان می‌فرمایند که مطلقاً متواتر نیست.

شاگرد: وجه «قد یعطی» ایشان چیست؟

استاد:حال باید ببینیم که در ذهن ایشان چه بوده. این اصل حرف ما است.

من سؤالات ساده‌ای را مطرح می‌کنم تا جلو بروی‌م. دیدی که ما چهار حدیث در کتب روایات شیعه پیدا کردی‌م. چطور شیخ الطائفه فرمودند که در روایات شیعه معروف است که قرآن حرف واحد است اما اسمی از حدیث سبعة احرف نبرده اند و گفته‌اند «و روی العامة»؟ خب این چطور می‌شود؟ در کتاب‌های شیعه هم که هست. نمی‌توانید بگویید «المعروف من مذهب الامامیه و روایاتهم انه حرف واحد» اما اسمی از «نزل علی سبعة احرف» نبردی. این یک سؤال است. جناب شیخ جامع کلام و فقه و تفسیر و اصول است، چه چیزی هست که شیخ نداشته باشد؟! این علامه خبیری که در دهر نظیر ایشان کم می‌آید، چه شده که آن‌ها را نگفته؟ آدم وقتی مصباح المتهجد ایشان را نگاه می‌کند خیال می‌کند باری یک شخص مقدسی است که دائم یک جا نشسته و ختومات می‌خواند. آن هم سه تا است! مصباح المتهجد اکبر، اوسط و اصغر! این‌ها شوخی است؟! تفسیر تبیان را ببینید. آن هم طبق فرمایش ابن ادریس آخرین نوشته ایشان است. می‌فرمود آخرین تصنیف شیخ این است.

حال این جور خبیر بیایی و بگویی روایات امامیه این است که حرف واحد، سنی‌ها هم گفته‌اند «سبعة احرف»، ما هم می‌گوییم اجازه می‌دهیم که بخوانید؟! خب چرا اسمی نمی‌بری که در روایات ما هست؟

شاگرد: من در تبیان دیده‌ام که می‌فرمایند «ورد من عامة».

استاد: اگر در فضای مباحثه می‌خواهند عیدی بدهند، در همان فضای مباحثه عیدی می‌دهند. واقعاً این عیدی غدیریه است. ببینید چند سال پیش شما فرمودید و من هم کاغذی نوشتم و آقایان هم گذاشتند؛ راجع به چه بود؟ راجع به همین عبارت تبیان و مجمع بود. اگر یادتان باشد عرض کردم که فرمایش این بزرگواران دو چیز قطعی دارد و یک تحلیل خودشان را دارد. نوشته این‌ها هست. در قدکیه هم موجود است. من این‌ها را عرض کردم. چندین سالی هم که این‌ها را دیده بودیم و مباحثه می‌کردیم، قرائن منفصله زیادی پیدا کردم؛ بر اینکه شیخ تناقض می‌گویند؟! چطور است که خود شیخ در تبیان می‌گویند که ما سه جور اختلاف داریم؛ «لوجود فیه اختلافا کثیرا» تنها دو تا از آن‌ها است، که در قرآن نیست. یک اختلاف داریم که اختلاف الوجوه القرائات است، که وه تلائم فی الحسن و کلاهما حق.

ببینید تأکیدی بالاتر از این می‌شود؟! شیخ که بی خودی نمی‌گویند، ولو حرف دیگری را از تفسیر دیگری بیاورند، اما ایشان صاحب نظر مطلق هستند و مجتهد بالا و بالا هستند لذا حرف او را که تقلیدی نمی‌آورند. ایشان می‌گویند «وجوه القرائات کلاهما حق و کلاهما صواب». این را در

تبیان می‌گویند و در مقدمه آن هم این جور می‌فرمایند. «کلها حق» قرینه منفصله ای برای مقدمه کتاب است. من این را پیدا کرده بودم و باز هم مفصل پیدا کردم. مدتی پیش هم عرض کردم. آن هم نکات خوبی بود. تا همین امروز که می‌خواستم محضر شما بیایم، گفتم خود عبارت شیخ را با دقت بخوانم. اول و آخر آن را تمام‌ًا بخوانم؛ نه این‌که دو کلمه بیاوریم و رها کنیم و برویم. کل آن را بخوانیم و ببینیم که شیخ چه می‌فرمایند. یک چیز غیر منتظره می‌فرمایند. عرض کردم که عیدی امروز است. قرینه متصله واضح است؛ که دیگر شما به‌دنبال مفاتیح نروید. در مفاتیح بگویند شیخ در تبیان گفته‌اند که قطعا ًهیچ‌کدام متواتر نیست. قرینه متصله خیلی واضح. حال من عبارت را می‌خوانم. با همین سؤالاتی که مطرح است در محضر شما جلو می‌رویم و بعد مجمع البیان را می‌خوانیم. در عبارت مرحوم شیخ چه چیزی پیدا می‌شود.

شاگرد: الآن یکی از سؤالات را گفتید. همه این سؤالات را فهرست وار بفرمایید.

استاد: یکی این‌که چرا خود شیخ اصلا ًاشاره نکرده‌اند. دوم؛ در ذهن خود شیخ این اجماع عملی شیعه را چطور با روایات جمع می‌کردند؟ یعنی تحلیل ایشان مماشات با اهل‌سنت بوده؟ کما این‌که برگه قبلی‌ای که خدمت شما دادم همین بود. یعنی گفته ام شیخ اجماع شیعه را بر مماشات شیعه با اهل‌سنت حمل کرده‌اند. یک نحو تقیه مداراتی است. این را یادتان هست؟ نوشته شده است. این‌ها سؤالات است. سؤال بعدی؛ کاری که ابن مجاهد کرد در تحلیل ایشان چه نقشی دارد؟ حال من عبارت خودشان را بخوانم که مهمتر از همه است.

شاگرد۲: تعبیر «حرف واحد» ظاهرا ًاصلا ًدر عبارات عامه نیست. آن‌ها تنها «سبعة احرف» را دارند.

استاد: حرف واحد به معنایی که در روایت خصال بود را دارند. یعنی «ان الله یامرک ان تقرأ القرآن علی حرف واحد»، بعد حضرت طلب توسعه کردند.

من عبارت را بخوانم؛ تبیان جلد اول، صفحه شش؛ می‌فرمایند:

> و اعلموا ان العرف من مذهب أصحابنا و الشائع من اخبارهم و رواياتهم ان القرآن نزل بحرف واحد، علي نبي واحد، غير انهم اجمعوا علي جواز القراءة بما يتداوله القراء و أن الإنسان مخير باي قراءة شاء قرأ، و كرهوا تجويد قراءة بعينها بل أجازوا القراءة بالمجاز أذي يجوز بين القراء و لم يبلغوا بذلك حد التحريم و الحظر[3]

«**و اعلموا ان العرف**»؛ ایشان «**المعروف من مذهب الامامیه**» آورده بودند، درحالی‌که اصلا ًعبارت به این شکل نیست.«**من مذهب أصحابنا و الشائع من اخبارهم و رواياتهم ان القرآن نزل بحرف واحد، علي نبي واحد، غير انهم اجمعوا علي جواز القراءة بما يتداوله القراء**»؛ روایاتشان می‌گوید حرف واحد اما اجماع عملی آن‌ها بر «**جواز القرائة بما یتداوله القراء**» است.«**و أن الإنسان مخير**»؛ اجماع کرده‌اند که انسان مخیر است، «**باي قراءة شاء قرأ، و كرهوا تجريد قراءة بعينها**»؛ در تبیان منظور از تجوید، تجرید است.«**بل أجازوا القراءة بالمجاز أذي يجوز بين القراء**»؛ خود قراء یک چیزهایی را جایز نمی‌دانند، ما هم جایز نمی‌دانیم اما آن چه که نزد قراء مجاز است، اجماع امامیه است. یعنی آن چه که نزد آن‌ها مجاز است نزد ما هم مجاز است.«و لم يبلغوا بذلك حد التحريم و الحظر»؛ محتملات معنایی چندتا است؛ فعلا ًآن چه که هزینه بیشتری را می‌برد باید ثابت کنیم. یعنی شیخ می‌فرمایند نزد امامیه قرائت به غیر قرائات جایزه هم جایز است، حرام نیست اما «کرهوا تجرید قراءة بعینها». «و لم یبلغوا» توضیح این «کرهوا» است؛ «**و لم يبلغوا بذلك حد التحريم و الحظر**»؛ در این کراهتی که دارند به حد

تحریم نرسیده اند و منعی نکرده‌اند. اجازه می دادند حتی غیر مجاز نزد قراء را .

شاگرد: طبق قاعده «القرب یمنع الابعد»، در عبارت «بالمجاز أذي يجوز بين القراء و لم يبلغوا بذلك حد التحريم»، «لم یبلغوا» به قراء می‌خورد. یعنی همان مجاز را توضیح می‌دهد. اما شما به «کره‌وا» زدید.

استاد: بله . چون مجاز نزد قراء فضای خاص خودش را دارد. اگر به حد تحریم نرسند در بین قراء اصطلاح دیگری پیدا می‌کند و ربطی به آن پیدا نمی‌کند. حال این خیلی بحث اصلی ما نیست.

ات اینجا مرحوم شیخ دو چیز فرمودند، یکی اینکه در روایات شایع نزد امامیه آمده «ان القرآن حرف واحد نزل من عند واحد» که قطعی است. نزد امامیه و بدنه شیعه واضح بوده، مکرر به گوششان خورده بود. بعد از امام صادق علیه‌السلام که «کذبوا» را هم فرمودند، دیگر بین شیعه معلوم بود. مخ آن کوبیده بود که بازتاب آن در مثل کافی شریف آمده بود. معروف همین بود و ما هم هیچ مشکلی نداریم.

دوم، اجماع عملی است که نقل می‌کنند. در آن جا هم ما یک نفر مخالف نداریم. خیلی جالب است. در طول تاریخ بزرگان شیعه تا قرن دهم بیایید –به بعد آن فعلاً کاری نداریم- یک نفر مخالف نداریم که بگوید شیعه می‌گوید شما بروید و برای خودتان یک قرائت انتخاب کنید. یعنی فتوای مرحوم آقای خوانساری که فرمودند تخییر ابتدائی است، اصلاً در بین شیعه سابقه‌ای ندارد. یعنی اصلاً نگفته اند که تو در عمر خود ای باید «ملک» بخوانی ای «مالک». اصلاً مطرح نبوده که تخییر بدوی است. آن هم مطلب خیلی مهمی است، در اجماع عملی استمراری شما حتی یک نفر مخالف هم ندارید. من به سهم خودم گشته ام. یک نفر را پیدا نمی‌کنید که بگوید باید به‌دنبال یک قرائت باشید. نه، اجازه؛ همینی که بین قراء معروف است را در اجماع عملی و خارجی آنها بوده که جایز است. این دو فرمایش شیخ است.

حال سر حدیث سبعة احرف می‌روند.

> و روي المخالفون لنا عن النبي (ص) انه قال: (نزل القرآن علي سبعة أحرف كلها شاف كاف.) و في بعضها: (علي سبعة أبواب)و كثرت في ذلك رواياتهم و ال معني للتشاغل بإيراداها. و اختلفوا في تأويل الخبر، فاختار قوم ان معناه علي سبعة معان: أمر، و نهي، و وعد، و وعيد، و جدل، و قصص، و أمثال **[4]**

«و روي المخالفون لنا عن النبي (ص) انه قال: نزل القرآن علي سبعة أحرف كلها شاف كاف»؛ یک سؤال هم در اینجا مطرح می‌شود.در شیعه هم که چهار روایت دارد. چه بسا بیشتر هم بوده باشد. خود شیخ طوسی که خیلی بیشتر از ما می‌دانستند. چون اطلاعات ایشان در آن زمان خیلی گسترده بوده اما ایشان می‌گویند «روی المخالفون»؛ یعنی سنی ها روایت کرده‌اند.

خب پس حرف نعمانی چه می‌شود؟ نعمانی هم در مقدمه تفسیری گفت، «روی مشایخنا عن اصحابنا ان القرآن نزل علی حرف واحد کلها کاف شاف». عین همین عبارتی است که شیخ در اینجا آورده‌اند. در بحارالانوار هست. در مستدرک الوسائل هم هست. من روایت را گذاشته‌ام. خب آنها هم که دارند، اما ایشان می‌گویند مخالفون.

شاگرد: از امام صادق علیه‌السلام هم هست.

استاد: بله، عن ابی عبد الله علیه‌السلام است، تا رسول الله را هم دارد.

شاگرد: عن امیرالمؤمنین علیه‌السلام میرود.

استاد: ممکن است در نقل های دیگرش امیرالمؤمنین علیه‌السلام نگویند که خود حضرت فرموده باشند. ولو نزد شیعه هیچ فرقی نمیکند. ولی سیاق این باشد با کثرتی که با همین تعبیر در اهلسنت هست، آن جا هم به اصطلاح حدیث آنها مقطوعه نباشد و در اینجا هم مرفوعه باشد. در اینجا احتمال مرفوعه بودن هم هست.

«و في بعضها: (علي سبعة أبواب)و كثرت في ذلك رواياتهم»؛ حال باید شروع کنیم و ببینیم شیخ چه میفرمایند. مخالفین گفته‌اند که «کثرت روایاتهم». این «کثرت» یعنی چه؟ یعنی همین چیزی که امروزه در کتابهای علوم قرآنی اهلسنت میبینید و شیعه را مسخره میکنند. میگویند «سبعة احرف» متواتر است، شیعه چرا میخواهد با متواتر در بیافتد؟! من این را متعدد دیده‌ام. الآن هم در پایان نامه های سنی ها میگویند اگر میخواهید شیعه را بشناسید آنها کسانی هستند که با متواتر درگیر میشوند. بروید نگاه کنید که متواتر هست یا نیست. میگویند این گوی و این میدان؛ مسیحی باش، کافر باش، برو ببین این حدیث متواتر هست یا نیست؟ یعنی عدم تبانی بر کذب؛ تواتر از طرق مختلف؛ تواتر تعریف دارد؛ اینها به این صورت میکوبند. این کثرتی که شیخ میفرمایند یعنی نزد آنها هم متواتر است.

«و في بعضها: (علي سبعة أبواب)و كثرت في ذلك رواياتهم»؛ این «کثرت» را داشته باشید تا برسیم. دنباله شیخ قرینه متصله هست اما تا حال ما صدر و ذیل کلام را با دقت نخوانده بودیم.

«و لا معنى للتشاغل بإيرادها»؛ فعلاً لازم نیست که ما برویم و سندهای آنها را بگوییم.**«و اختلفوا في تأويل الخبر»**؛ این نقلشان که خیلی زیاد است، در تاویل آن هم اختلاف کرده‌اند.**«فاختار قوم ان معناه علي سبعة معان: أمر، و نهي، و وعد، و وعيد، و جدل، و قصص، و أمثال»**.

> و روي إبن مسعود عن النبي «ص» انه قال: (نزل القرآن علي سبعة أحرف:زجر، و أمر، و حلال، و حرام، و محكم، و متشابه، و أمثال.)و روي ابو قلامة عن النبي [ص] انه قال: [نزل القرآن علي سبعة أحرف:أمر، و زجر، و ترغيب، و ترهيب، و جدل، و قصص، و أمثال.][5]

مجموعاً پنجاه و دو مورد در شعب مختلف در مقدمه تفسیر طبری هست. در این صفحه هم گذاشته‌ام. بعد اشاره میکنند و میفرمایند:

> و قال آخرون:[نزل القرآن علي سبعة أحرف.] أي سبع لغات مختلفة، مما ال يغير حكما في تحليل و تحريم، مثل. هلم. و يقال من لغات مختلفة، و معانيها مؤتلفة. و كانوا مخيرين في أول الإسلام في أن يقرءوا بما شاءوا منها. ثم اجمعوا علي حدها، فصار ما اجمعوا عليه ممانعاً مما اعرضوا عنه. و قال آخرون: [نزل علي سبع لغات من اللغات الفصيحة، لأن القبائل بعضها افصح من بعض] و هو الذي اختاره الطبري. و قال بعضهم: [هي علي سبعة أوجه من اللغات، متفرقة

> في القرآن، لأنه لا يوجد حرف قرئ على سبعة أوجه.] و قال بعضهم: [وجه الاختلاف في القراءات سبعة:
>
> أولها- اختلاف اعراب الكلمة او حركة بنائها فلا يزيلها عن صورتها في الكتابة و لا يغير معناها نحو قوله: هؤُلاءِ بَناتي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ بالرفع و النصب وَ هَلْ نُجازي إِلاَّ الْكَفُورَ! بالنصب و النون و هل يجازي إلا الكفور! بالياء و الرفع. و بالبخل و البخل و البخل برفع الباء و نصبها. و ميسرة و ميسرة بنصب السين و رفعها.
>
> و الثاني- الاختلاف في اعراب الكلمة و حركات بنائها مما يغير معناها و لا يزيلها عن صورتها في الكتابة مثل قوله: رَبَّنا باعِدْ بَيْنَ أَسْفارِنا على الخبر.ربنا باعد على الدعاء. إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ بالتشديد و تلقونه بكسر اللام و التخفيف و الوجه الثالث- الاختلاف في حروف الكلمة دون اعرابها، مما يغير معناها و لا يزيل صورتها نحو قوله تعالى: كَيْفَ نُنْشِزُها بالزاء المعجمة و بالراء الغير معجمة و الرابع- الاختلاف في الكلمة مما يغير صورتها و لا يغير معناها نحو قوله:إِنْ كانَتْ إِلاَّ صَيْحَةً واحِدَةً و الزقية. و كالصوف المنفوش و كالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ و الخامس- الاختلاف في الكلمة مما يزيل صورتها و معناها نحو: وَ طَلْحٍ مَنْضُودٍ و طلع.
>
> السادس- الاختلاف بالتقديم و التأخير نحو قوله:وَ جاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ و جاءت سكرة الحق بالموت.
>
> السابع- الاختلاف بالزيادة و النقصان نحو قوله: و ما عملت أيديهم و ما عملته بإسقاط الهاء و إثباتها. و نحو قوله: فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ و ان الله الغني الحميد. في سورة الحديد.
>
> و هذا الخبر عندنا و ان كان خبراً واحداً لا يجب العمل به فالوجه الأخير أصلح الوجوه على ما روي عنهم عليه السلام من جواز القراءة بما اختلف القراءة فيه
>
> **[6]**

«و قال آخرون»؛ اين يک قول بود. قول دوم اين است: **«نزل القرآن على سبعة أحرف، أي سبع لغات مختلفة، مما لا يغير حكما في تحليل و تحريم، مثل. هلم. و يقال من لغات مختلفة، و معانيها مؤتلفة»**؛ معانى مترادف هستند.

«و كانوا مخيرين في أول الإسلام في أن يقرءوا بما شاءوا منها»؛ يعنى مى‌توانستند مرادف بخوانند. **«ثم اجمعوا على حدها، فصار ما اجمعوا عليه ملزما مما عرضوا عنه»**؛ پس حال ديگر در مصحف عثمان مترادفات رفته است. ما قبلاً مفصل از اين قول ها صحبت كرديم. يكى براى ابوعبيد قاسم بن سلام بود، يكى براى طبرى بود. مثلاً ازهرى در كتاب خودش محكم حرف ابو عبيد را تأييد مى‌كند. طبرى كه قبل از ازهرى است، در تفسيرش محكم حرف ابوعبيد را رد مى‌كند. عدهاى ديگر مانند مكى، ابن عبد البر محكم حرف طبرى را تثبيت مى‌كنند. ما قبلاً از همه اينها بحث كرده‌ايم.

شاگرد:...

استاد: بله، مقدمه قرطبى خيلى مغتنم است. خيلى نكات مهمى در آن جا دارد.

بعد فرمودند:

«و هو أذي اختاره الطبري. و قال بعضهم»؛ این از این قتیبه شروع می‌شود، ابوالفضل رازی و دیگران را می‌گیرد و تا به زمان ما در بیان زرقانی می‌آید. این جزری ابتدا چه گفت؟ گفت من در این حدیث سی سال فکر می‌کردم. بعد خدا من را به یک وجهی هدایت کرد و بعد دیدم که قبلاً دیگران گفته بودند. این را از مقدمه النشر خواندیم. این همینی است که مرحوم شیخ می‌گوید «اصلح الوجوه». در تفسیر مجمع البیان مرحوم طبرسی از شیخ الطائفه نقل می‌کنند که «املح الوجوه» شده. من تبیان ندا‌شتم، یادم می‌آید وقتی می‌خواندم می‌گفتم شیخ چه تعبیری به کار برده، می‌فرماید «املح الوجوه». درحالی‌که «املح» نبوده و در نسخه مجمع به جای «ص»، «میم» نوشته شده.

شیخ چه می فرمایند؟ به وجهی می‌آیند که این قتیبه و ده‌ها نفر دیگر گفته‌اند. وجه بسیار مهمی که این جزری می‌گوید بعد از سی سال به آن رسیدم. این را شیخ سال‌ها قبل از این جزری می‌گویند. می‌گویند: **«و قال بعضهم: وجه الاختلاف في القراءات سبعة»**؛ «نزل القرآن علی سبعة احرف» یعنی چه؟ یعنی سبعة انواع من اختلاف القرائات. خیلی جالب است. یعنی در هفت حوزه –بیشتر هم نمی‌شود- و در هفت نوع اختلاف ممکن بوده که قراء قراءهای مختلفی را روایت کنند؛ علی سبعة احرف. هفت نوع اختلاف.

من در فدکیه یک صفحه مستقل برای همین گذاشته‌ام. قول به اینکه «سبعة احرف» یعنی سبع نوع اختلاف، نه اینکه در یک کلمه هفت قرائت وارد شده باشد. هفت نوع؛ یعنی انواع اختلافات هفت تا است. اینها را مرحوم شیخ می‌گویند که من نمی خوانم. چون از بحثمان فاصله می‌گیریم. تا اینجا می‌رسند:«...و نحو قوله: فإنّ اللّه َهُوَ الغَنيُّ الحَميدُ و ان الله الغني الحميد» که قول آخر را هم تمام می‌کنند.

---

[1]مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين) ج۷ ص ۲۱۵

[2]مفاتيح الأصول ص۳۲۲

[3]التبیان ص۶

[4]همان

[5]همان

[6]همان ۸

قبول وجود روایت سبعة احرف در شیعه توسط شیخ الطائفة

حال به این تعبیری میرسیم که «کثرت فی ذلک روایاتهم» و «المعروف من اخبار الامامیه انه حرف واحد»، این عباراتی بود که تا حال گوای به چشم ما نخورده بود. من امروز دیدم. حال آن را میخوانم تا ببینیم شما چه میفهمید. بعد از اینکه وجوه را گفتند، «روی المخالفون» را گفتند، «کثرت روایاتهم» را گفتند، میفرمایند:

«و هذا الخبر»؛ خبر سبعة احرف،«عندنا»؛ یعنی نزد سنی ها؟!یعنی روایت سنی ها نزد ما؟! آنها که میگویند مشهور است و «کثرت روایاته»، ما به آنها چه کار داریم!

«و ان کان خبرا ًواحدا ً»؛ یعنی در نقل امامیه هم هست. نه اینکه من شیخ الطائفه نگویم؛ نه اینکه روایات صدوق را ندیده باشم. به شهرتی که نزد عامه و سنی ها هست، نزد ما نیست. خب خیلی مطلب واضحی است. میفرمایند سنی ها سبعة احرف را متواتر میدانند، چه کارهایی برای آن میکنند، البته در روایات ما هم هست اما خبر واحد است. نزد ما متواتر نیست. ولی حرف واحد معروفتر است. این خبر واحد است ولی آن معروف است. وجه آن را هم بعدا ً عرض میکنم.

انواع هفت گانه اختلاف قرائت؛ اصلح معانی «سبعه احرف» نزد شیخ الطائفه

ما این «عندنا» را اصلاً ندیده بودیم. «**و هذا الخبر عندنا و ان کان خبرا واحدا لایجب العمل به**»؛ چون خبر واحد است، مثل شیخ الطائفه روی آن وقت صرف نمی‌کنیم تا حتماً آن را یک جوری معنا کنیم. خبر واحد است. ولی خب همین خبر واحد نزد ما خبر واحد هست. معنای آن چیست؟ نزد ما امامیه که این خبر واحد «سبعة احرف» را داریم، اصلح وجوه این خبر نزد ما، وجه اخیر است. وجه اخیر کدام بود؟ هفت نوع اختلاف قرائت بود. می‌گویی‌م چرا شیخنا؟ چرا نزد ما اگر بخواهد این خبر واحد معنا داشته باشد، اصلح وجوه، وجه آخر است؟ می‌گویند به‌خاطر اجماع عملی شیعه؛ مگر اجماع عملی نداریم که همه آن‌ها جایز است؟! کل‌ها حق و کل‌ها صواب. عبارت ایشان را دقیقاً به عبارتشان در جای دیگر تبیان بچسبانید.

«**فالوجه الأخیر أصلح الوجوه علی ما روي عنهم علیهم السلام من جواز القراءة بما اختلف القراءة فیه**»؛ خود ائمه فرمودند وقتی در یک آیه اختلاف می‌شود اگر همه آن‌ها را بخوانید جایز است. روایت واحد هم داریم –نه متواتر- که نزل علی سبعة احرف؛ پس خود ائمه فرمودهاند که «سبعة احرف»، لذا می‌توانید وجوه قرائات را بخوانید.

در اختلاف در ذیل آیه هم فرمودند «وجوه القرائات کل‌ها حق، کل‌ها صواب». پس «سبعة احرف» را در شیعه به‌عنوان خبر واحد داریم و معنای اصلح آن هم این است که هفت جور اختلاف قرائت داریم. چرا اصلح این است؟ چون ائمه فرمودند همه این‌ها را بخوانید و جایز است. این عبارت مرحوم شیخ است. گویا قرینه متصله در کلام واحد است که ذیل آن این را آورده‌اند.

شاگرد: جمع آن با قبل از آن چه می‌شود؟

استاد: «روی المخالفون... اشتهرت بذلک روایاتهم»؛ آن‌ها برای این روایت خیلی مئونه صرف کرده‌اند. می‌گویند چون قطعی است هر جوری که هست باید آن را معنا کنیم. شیخ می‌فرمایند نزد ما خبر واحد است، این جور نیست که زور بزنیم و هر جور که هست آن را معنا کنیم. خب واحد است، لا یوجب علماً و لا عملاً. ولی اگر قرار باشد که همین‌خبر واحد را معنا کنیم، اصلح الوجوه همین هفت نوع اختلاف است. چرا؟ چون نزد امامیه واضح است که ائمه فرموده‌اند وجوه این اختلاف‌ها جایز است.

شاگرد: به شرط این‌که مقابل «حرف واحد نزل من عند واحد» حمل نشود.

استاد: بله، این سؤال مهمی بود. این نکته را من امروز رسیدم. این «عندنا»ای که فرموده‌اند خیلی مهم است. بعد «اصلح الوجوه» را به اجازه ائمه به قرائت طبق قرائات جایزه معنا کرده‌اند؛ فرمودند اصلح الوجوه در این حدیث واحد عند الامامیه انواع اختلاف است. حاصل حرف شیخ این است که معنای این خبر واحد نزد امامیه این است: یعنی «نزل القرآن علی سبعة انواع من اختلاف القرائات و لذا

جوّز الائمه لهم بالقرائة بما جاوز بین الناس».

شاگرد: انواع اختلاف قرائات را بیان می کنند مطابق حرف ابن جزری ؟

استاد: بله، این عبارت ابن جزری و ابن قتیبه است. خودشان گفته‌اند. من نخوانده‌م. دیدم اگر آن‌ها را بخوانم وقت می‌رود. خودشان همه این‌ها را گفته‌اند. بعد از این‌که هفت نوع را قشنگ می‌گویند، می‌گویند بهترین وجه این است.

شاگرد۲: جناب شیخ بحث علمی کرده‌اند. یعنی یک وجهی را می‌گویند و رد می‌شوند.

استاد: ولی وجهی را می‌گویند که وجه اجماع عملی را توضیح می‌دهد. این کم نیست. شما این را دست کم نگیرید. درست است که از نظر علمی می‌گویند که چون خبر واحد است خیلی وقت صرف آن نمی‌کنیم. اما می‌گویند به این دلیل اصلح الوجوه است که ائمه می‌فرمایند همه این‌ها جایز است. پس اگر سبعة احرف باشد، همه این‌ها را سامان می‌دهد.

برداشت مرحوم طبرسی از کلام شیخ در مقدمه تبیان

من حال عبارت مجمع البیان را بخوانم. مرحوم طبرسی در مقدمه مجمع فرمودهاند که مقتدای این کتاب من، کتاب تبیان شیخ است. عبارات ایشان هست. بعداً ملاحظه میکنید. فرمودهاند شیخ جلیل تفسیر تبیان را نوشته اند و تعریف های حسابی هم از تفسیر مرحوم شیخ کردهاند.

ایشان به اینجا که رسیدند به این تفصیل تبیان نفرمودند. عبارت مرحوم شیخ را در مقدمه تبیان خلاصه کردند. در «[الفن الثاني]: في ذكر أسامي القراء المشهورين في الأمصار، وروايتهم» بیانی دارند. به این عبارات دقت کنید و ببینید صاحب مجمع اقتباسی که از تبیان کردهاند خیلی جالب است؛ با این برداشتی که ما الآن داشتیم توافق خیلی خوبی دارد. یعنی برداشت ایشان هم همین بوده. این چیزی که ما به آن توجه نمیکنیم برای کسانی که متخصص فن تفسیر هستند واضح بوده. قبلاً هم خدمت شما عرض کردم. حاصل عمر یک مفسری مثل علامه طباطبائی رضوانالله علیه،جلسهای میشود که صوت را ضبط کردهاند و آن را در مهر تابان آوردهاند. یعنی یک عمر سر و کارشان با اینها بوده. بعد میگویند هر سال آیات نازل می شد، قرائت جدید میآمد، جبرئیل آنها را میآورد، همه آنها بود، حتی یک صحابی چند مصحف داشت، همه آنها اقراء بود. اینها شوخی نیست.

این بزرگواران هم همینطور هستند. تبیان نوشتن که شوخی نیست. حال ببینید صاحب مجمع چه میفرمایند: بعد از اینکه قراء را میگویند، میفرمایند:

> قالوا: وإنما اجتمع الناس على قراءة هؤلاء، واقتدوا بهم فيها لسببين. أحدهما: إنهم تجردوا لقراءة القرآن، واشتدت بذلك عنايتهم مع كثرة علمهم، ومن كان قبلهم، أو في أزمنتهم، ممن نسب إليه القراءة من العلماء، وعدت قراءتهم في الشواذ. لم يتجرد لذلك تجردهم، وكان الغالب على أولئك الفقه، أو الحديث، أو غير ذلك من العلوم. والآخر: إن قراءتهم وجدت مسندة لفظا، أو سماعا، حرفا حرفا، من أول القرآن إلى آخره، مع ما عرف من فضائلهم، وكثرة علمهم بوجوه القرآن.
>
> فإذ قد تبينت ذلك فاعلم أن الظاهر من مذهب الإمامية أنهم أجمعوا على جواز القراءة بما تتداوله القراء بينهم من القراءات، إلا أنهم اختاروا القراءة بما جاز بين القراء، وكرهوا تجريد قراءة مفردة، والشائع في أخبارهم أن القرآن نزل بحرف واحد، وما روته العامة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: نزل القرآن على سبعة أحرف كلها شاف كاف، اختلف في تأويله، فأجرى قوم لفظ الأحرف على ظاهره، ثم حملوه على وجهين. أحدهما: إن المراد سبع لغات مما لا يغير حكما في تحليل، ولا تحريم، مثل هلم، واقبل، وتعال. وكانوا مخيرين في مبتدأ الاسلام في أن يقرأوا بما شاءوا منها، ثم أجمعوا على أحدها، وإجماعهم حجة، فصار ما أجمعوا عليه مانعا مما أعرضوا عنه، والآخر: إن المراد سبعة أوجه من

> القراءات، وذكر أن الاختلاف في القراءة على سبعة أوجه أحدها: اختلاف إعراب الكلمة مما لا يزيلها عن صورتها في الكتابة، ولا يغير معناها نحو قوله (فيضاعفه) بالرفع والنصب.والثاني: الاختلاف في الإعراب مما يغير معناها، ولا يزيلها عن صورتها نحو قوله:(إذ تلقونه وإذا تلقونه). والثالث: الاختلاف في حروف الكلمة دون إعرابها، مما يغير معناها، ولا يزيل صورتها، نحو قوله: (كيف ننشزها وننشرها) بالزاء والراء.والرابع: الاختلاف في الكلمة مما يغير صورتها، ولا يغير معناها نحو قوله: (إن كانت إلا صيحة، وإلا زقية)، والخامس: الاختلاف في الكلمة مما يزيل صورتها ومعناها نحو: (طلح منضود وطلع)، والسادس: الاختلاف بالتقديم والتأخير نحو قوله: (وجاءت سكرة الموت بالحق وجاءت سكرة الحق بالموت)، والسابع:الاختلاف بالزيادة والنقصان نحو قوله: (وما عملت أيديهم وما عملته أيديهم).[1]

«قالوا»؛ چند سال گذشته بود و من روی این «قالوا» دقت ندا‌شتم. فضای طلبگی را عرض می‌کنم. نکاتی که در ذهن من طلبه بوده را خدمت شما می‌گویم. خیلی وقتها گفته می‌شود مجمع فرموده که اینها کذا است. ایشان می‌فرمایند «قالوا»؛ یعنی این جمله‌ای که من می‌گویم نقل قول اهل فن است. به من نسبت ندهید.

«**قالوا وإنما اجتمع الناس على قراءة هؤلاء، واقتدوا بهم فيها لسببين، أحدهما**»؛ اول اینکه آنها سر تا پا تخصص بودند؛**«إنهم تجردوا لقراءة القرآن»**؛ عمرشان برای این بوده. از نکات جالب این است که برخی از مهمترین مقرئین در طول تاریخ کسانی بودند که مکفوف بودند. یعنی شخص مکفوف هم حافظه خوبی دارد و هم مجال بیشتری برای نشستن دارد. نمی‌تواند مثل دیگران این طرف و آن طرف برود. خود شاطبی و مقرئین بزرگ بزرگ، حتی عاصم هم دارد. این خیلی جالب است. باید مقاله‌ای شود که مقرئینی که مکفوف البصر بودند و این اقراء آنها و این توفیق آنها و این «تجردوا»، یک زمینه خارجی آن این بوده که مثل ما زمینه‌های ذهنشان را تلف کنند. مجبور بودند. جبر را می‌گویم اما توفیقی است که سبب می‌شود برای تمحض و تجرد.

«والآخر»؛ وجه دوم،**«إن قراءتهم وجدت مسندة»؛** ببینید برخی می‌گویند سندهای اصطناعی، یعنی خودشان نشسته اند برای خودشان سند درست کرده‌اند.خیر، «لفظا أو سماعا، حرفا حرفا، من أول القرآن إلى آخره» حرف به حرف سند دارد. اگر نصفش را خوانده می‌گویی که من تا اینجا سند دارم.

«فإذ قد تبينت ذلك فاعلم أن الظاهر من مذهب الإمامية أنهم أجمعوا على جواز القراءة بما تداوله القراء بينهم من القراءات، إلا أنهم اختاروا»؛ من باره این «اختار» را خوانده‌ام، اما در ذهن من الآن قوی شد که این «اختار» اصطلاحی است. یعنی همانطوری که عاصم، مجاهد و دیگران مختار داشتند، ایشان می‌فرمایند امامیه هم در قرائات مختار دارند. بر خلاف مختار دیگران یک وجه است، مختار امامیه همه وجوه است! فضایی به پا می‌شود!

«الا انهم اختاروا القراءة بما جاز بين القراء»؛ مختار آنها این است.**«وكرهوا تجريد قراءة مفردة**»؛ در تبیان که به اشتباه تجوید نوشته بود، در اینجا تجرید نوشته است.**«و كرهوا تجريد قراءة مفردة والشائع في أخبارهم**»؛ همه قرائات را جایز دانسته‌اند، تعبیری شایع را نگاه کنید،**«و الشائع في اخبارهم أن القرآن نزل بحرف واحد، و ما روته العامة**»؛ طبق تبیان جلو می‌آیند. در تبیان فرمودند «روی المخالفون».

«و ما روته العامه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: نزل القرآن على سبعة أحرف كلها شاف كاف، اختلف في تأويله»؛ خودشان اختلاف کردند.**«فأجرى قوم لفظ الأحرف على ظاهره»**؛ گفتند احرف یعنی احرف. «ثم حملوه على وجهين»؛ در اینجا خوب دقت کنید. مرحوم شیخ در تبیان سه-چهار وجه گفته‌اند. بعد گفتند املح آنها آخری است. اصلح آن آخری است. اما ایشان خلاصه کردند و می‌گویند بیشتر از دو وجه نمی‌شود. خلاصه‌ای جالب. «حملوه على وجهين»؛ اگر من بخواهم خلاصه آن را بگویم دو وجه است.

«أحدهما: إن المراد سبع لغات مما لا يغير حكما في تحليل، ولا تحريم، مثل هلم، واقبل، وتعال. وكانوا مخيرين في مبتدأ الاسلام في أن يقرأوا بما شاءوا منها، ثم أجمعوا على أحدها، وإجماعهم حجة، فصار ما أجمعوا عليه مانعا مما أعرضوا عنه»؛ بقیه آنها کنار می‌رود. حرف طبری را هم که مفصل بحث کردیم. گفت شش تا از آنها نیست. این اول است.

«والآخر: إن المراد سبعة أوجه من القراءات»؛ هفت جور قرائات است. چه جور قرائاتی؟**«وذكر أن الاختلاف في القراءة على سبعة أوجه أحدها: اختلاف إعراب الكلمة مما لا يزيلها عن صورتها في الكتابة»** تا اختلاف هفتم که **«الاختلاف بالزيادة والنقصان»** است که شیخ الطائفه هم اینها را آورده بودند.

---

[۱]مجمع البيان في تفسير القرآن - ط مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ج۱ص۳۸

اجماع امامیه بر جواز عمل به قرائات و تفسیر روایت «سبعه احرف»

> وقال الشيخ السعيد أبو جعفر الطوسي، قدس الله روحه: هذا الوجه أملح لما روي عنهم عليه السلام، من جواز القراءة بما اختلف القراء فيه، وحمل جماعة من العلماء الأحرف على المعاني والأحكام التي ينتظمها القرآن دون الألفاظ. واختلفت أقوالهم فيها، فمنهم من قال: إنها وعد ووعيد، وأمر ونهي، وجدل وقصص، ومثل، وروي عن ابن مسعود عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: نزل القرآن على سبعة أحرف:

«وقال الشيخ السعيد أبو جعفر الطوسي، قدس الله روحه»؛ همان عبارتی است که گفتیم تا به امروز چشم ما ندیده بود، چشم صاحب مجمع آن را دیده است. اما طوری بیان کرده که وقتی به آن نکته توجه می‌کنید، تازه این را می‌بینید.

«وقال الشيخ السعيد أبو جعفر الطوسي، قدس الله روحه هذا الوجه»؛ این وجه اخیر که هفت نوع وجوه قرائات است، که یکی از آنها زیادت و نقصان است، یکی از آنها تقدیم و تأخیر است و...**«أملح»**؛ که گفتیم همان «اصلح» است. چیزی که ما به آن توجه ندا‌شتیم ایشان توجه دارند. چرا «اصلح» است؟ **«لما روي عنهم عليه السلام، من جواز القراءة بما اختلف القراء فيه»**؛ چرا سبعة احرف را بر انواع اختلاف حمل کنیم؟ به‌خاطر این‌که اجماع امامیه هست که همه این‌ها جایز است. پس سبعة احرف یعنی جواز قرائت به انواع اختلاف قرائات. از همین‌جا هم هست که خودشان در مجمع، همان حرف شیخ را در ذیل وجوه اختلاف آورده‌اند. فرمودند «لوجودا فیه اختلافا کثیرا»، سه جور اختلاف است. دو جور آن در قرآن نیست. یک جور آن «تلائم فی الحسن و هو اختلاف وجوه القرآن و الآیات و کلها حق و کلها صواب»؛ همه آنها درست است.

روایت « فسیجیء من یعلمکم» و جمع آن با تعدد قرائات

شاگرد: نسبت به کلام شیخ طوسی نمی‌توان به این صورت گفت که همه این مواردی‌که فرمودی در نهایت به این صورت جمع می‌شود که «نزل من عند واحد» یعنی آن چه که اصل است و از ملک وحی آمده یکی است اما اجازه داده‌اند؛ «ما روی عن ائمة القرائات» هم از باب اجازه بوده. یعنی «سبعة احرف» را به اجازه معنا کرده‌اند. شما می‌توانید بخوانید ولی آن یک قرآنی که هست نزد حضرت حجت است.

استاد: ببینید این فرمایش شما همانی است که ما در این هفت-هشت سال دنبالش هستیم... .

شاگرد۲: شخصی را از مصر آورده بودند که اجازه قرائت میداد. پنجاه-شصت نفر اجازه گرفتند. یکی از اساتید پنجاه سال‌ه گفت ما این‌ها را می‌خوانیم تا زمانی‌که امام زمان بیاید و ببینیم کدام یک از این قرآن است.

استاد: بله، مانعی ندارد. در فدکیه صفحاتی گذاشته‌ام به نام «انواع تعلیم القرآن». یکی از آن‌ها تعلیم قرآن در زمان ظهور حضرت است. من روایت آن را آورده‌ام. چند روایت است. در ارشاد و جاهای دیگر هم بود. وقتی حضرت ظهور می‌کنند آن هایی که حافظ قرآن هستند مشکل پیدا می‌کنند. صفحه ممتع خوبی است. اما در همان روایت حضرت می‌فرمایند: «اقرئوا کما علمتم فسیجیء من یعلمکم کما انزل[1]»؛ «کما انزل» همان نحوی است که ملک وحی آورده و در عرضه اخیره پیامبر خدا امالاء فرموده‌اند و امیرالمؤمنین نوشته اند. در همان عرضه اخیره. عباراتی که خیلی صریح است، منظور من است. در عبارت صریح جزیره خضراء سید الشمس الدین چه گفت؟ گفت عرضه اخیره آمد؛ کما مر؛ اصلاً صحبت سر مردم نبود. گفت «نزل القرآن علی سبعة احرف». بیست و سه سال گذشت، در وقت شهادت حضرت جبرئیل آمد، «کلما مرّ بموضع فیه اختلاف بینه له جبرئیل[2]»، نگفت «وحده جبرئیل/ اصلحه جبرئیل» بلکه گفت «بیّنه جبرئیل». تعبیر سید شمس الدین چقدر لطیف است! قبل از آن می‌گوید همه آن‌ها نازل شده است، بعد هم می‌گوید در عرضه اخیره «کلما مر بموضع فیه اختلاف بینه له جبرئیل». بعد عبارت را تمام کرد. اول گفت ما که عاصم و ... را نمی‌شناسیم؛ «انا لا نعرف هولاء»؛ ما چه می‌دانیم عاصم کیست؟ نافع کیست؟ ما اصلاً این‌ها را نشنیده ایم. گفت آن چه که ما می‌دانیم این است که قرآن «نزل علی سبعة احرف»، بیست و سه سال آمد. در عرضه اخیره هم که حضرت اصحاب را جمع کردند، امیرالمؤمنین بودند،کلما مرّ بموضع فیه اختلاف بینه له جبرئیل، و امیرالمؤمنین آن‌ها را می‌نوشتند.در آخر عبارت فرمودند «فالجمیع قرائة امیرالمؤمنین». یعنی عین حرف ابن شهر آشوب در مناقب است. ابن شهر آشوب در مناقب چه گفتند؟ وقتی عده‌ای نزد حضرت آمدند فرمودند «فلیقرء کل منکم کما علم». ابن شهر آشوب چه چیزی را اضافه کرد؟ گفت «و هذا دلیل علی علم علي بوجوه القراءات المختلفة[3]

».استاد ابن شهر آشوب، جناب قطب راوندی در فقه القرآن در سه جا میفرمایند. شوخی نیست. میگوید وقتی تمام قرائات درست همه اینها نزد ما آیه است. اینها شواهدی به این روشنی است.

---

[1]الكافي (ط - الإسلامية) ج ٢ ص ٦١٩ باب أن القرآن يرفع كما أنزل ..... ص : ٦١٩؛ عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن محمد بن سليمان عن بعض أصحابه عن أبي الحسن ع قال: قلت له جعلت فداك إنا نسمع الآيات في القرآن ليس هي عندنا كما نسمعها و لا نحسن أن نقرأها كما بلغنا عنكم فهل نأثم فقال لا اقرءوا كما تعلمتم فسيجيئكم من يعلمكم.

روضة الواعظين و بصيرة المتعظين (ط - القديمة) ج ٢ ص ٢٦٥مجلس في ذكر إمامة صاحب الزمان و مناقبه ع ..... ص : ٢٦٠ وقال أبو جعفر الباقر ع إذا قام القائم من آل محمد ضرب فساطيط لمن يعلم الناس القرآن على ما أنزله الله عز و جل فأصعب ما يكون على من حفظه اليوم لأنه يخالف فيه التأليف.

[2]بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‌٥٢، ص: ١٦٩؛ لما حج رسول الله ص حجة الوداع نزل عليه الروح الأمين جبرئيل ع فقال اي محمد اتل علي القرآن حتى أعرفك أوائل السور و أواخرها و شأن نزولها فاجتمع إليه علي بن أبي طالب و ولداه الحسن و الحسين ع و أبي بن كعب و عبد الله بن مسعود و حذيفة بن اليمان و جابر بن عبد الله الأنصاري و أبو سعيد الخدري و حسان بن ثابت و جماعة من الصحابة رضي الله عن المنتجبين منهم فقرأ النبي ص القرآن من أوله إلى آخره فكان كلما مر بموضع فيه اختلاف بينه له جبرئيل ع و أمير المؤمنين ع يكتب ذاك في درج من أدم فالجميع قراءة أمير المؤمنين و وصي رسول رب العالمين..

[3]مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب) ؛ ج ٢ ؛ ص ٤٢

حرف واحد در مقابل قرائت به مترادف و سبعه احرف به‌معنای انواع تعدد قرائات

به عبارت مجمع برگردیم. «وقال الشيخ السعيد أبو جعفر الطوسي، قدس الله روحه: هذا الوجه أصلح»؛ نمیدانم عرض من جا میگیرد یا نه. من کاری به «عندنا» ندارم. من به تعلیل آن کار دارم. چرا از سائر وجوه اصلح است. «لما روي عنهم عليه السلام»؛ این تعلیل بسیار مهم است. در منزل به آن فکر کنید. این تعلیل را صاحب مجمع دوباره از شیخ نقل میکنند. یعنی مسأله سبعة احرف را اگر به انواع وجوه و اختلاف قرائات معنا کنیم، علت را این میدانند که ائمه فرمودند هر جور که مردم میخوانند شما هم بخوانید. این تعلیل چیز کمی نیست. غیر از اینکه اجماع عملی شیعه هست که احدی مخالف نبوده که شیعه همه قرائات را می خواندهٔ، آن هم بهراحتی.

لذا سؤال من جلوترها این بود: این مطلب امروز برای من که خیلی عالی بود. هفت-هشت سال است که میخواستم قرائن منفصله پیدا بکنم، اما قرینه متصله ای به این واضحی بود که عرض کردم تمام است. چون من خیلی به دنبالش بودم. کسی که دنبال یک چیزی بوده جور دیگری میبیند. این عیدی عید غدیر میشود. اگر بعداً روی آن تأمل کنید عرض من را تأیید میکنید. ولی آن سؤال این است:

ما باید به فضای شیعه برویم. به عصر معصومین برویم. اتکال و اعتماد به حرف این دو بزرگ، حرف این دو بزرگ چیست؟ این که نزد امامیه معروف است که قرآن حرف واحد است. همچنین اجماع امامیه است که میتوانید همه قرائات را بخوانید. سؤال این است: خودتان را در ذهن عوام شیعه نزد معصومین ببرید. از یک طرف همه شنیدهاند که قرآن یکی است، از یک طرف عملاً همه قرائات را میخوانند، یک جا نباید در ذهن یکی از آنها سؤال بیاید که ما نباید بدانیم حرف خدا «ملک» یا «مالک» است؟! این سؤال در ذهنشان بیاید. مرحوم آقای خوئی در تنقیح فرمودهاند حتی یک روایت ضعیف نداریم که سؤال کرده باشد. ذهنیت شیعه را چطور تحلیل میکنید؟ چطور این دو در ذهن آنها بود؟ از یک طرف میگفتند حرف واحد است و از یک طرف میگفتند همه را میخوانیم. زهری میدانید چه گفت؟ گفت «ملک» برای مرواني است! یعنی مرواني بهراحتی آمده کلام خدا را تغییر داده؟! شیعه هم میگوید بخوانید، مانعی ندارد، حرف مرواني است، خب باشد؟! در نماز هم خواندید مشکلی نیست. یعنی موضع گیری آنها در مقابل بنی مرواني به این صورت بود؟! بسم الله را چطور جا انداختند؟ گفتند جهر به بسم الله شعار شیعه است. اگر بسم الله را نخوانید نمازت باطل است، این در شیعه هست یا نیست؟! آن وقت بگویند «ملک» یا «مالک»؟! در زمان ما یک مرجع تقلید احتیاط کند و بگوید هر دو آنها را میخوانم. چون نمیدانم کدام یک از آنها کلام خدا است. معلوم میشود که این حرف برای زمان ما است. در زمان آنها اصلاً این تردید را نداشتند.

پس سؤال این است: با در نظر گرفتن این دو فرض؛ فرض اینکه معروف بوده که قرآن واحد است و وجود اجماع بر اینکه میتوانید همه آنها را بخوانید، یک بار نباید در ذهنشان سؤال بیاید که خالصه کلام خدا کدام یک از آنها است؟!

شاگرد:...

استاد: بله، تخالفی نمی دیدند. همه عرض من این است. چرا نمی دیدند؟ بهخاطر اینکه در حرف واحد که ممامشاتی نبود. اجماع علمی ممامشات بود؟! ابدا. حرف واحد مخالفت رسمی با اهلسنت بود در سبعة احرف مرادف گویی. اجماع هم که توافق با معنای اصلی سبعة احرف بود.

والحمد لله رب العالمین